

ایستگاه شعر

بعد از دو سه سال، درس، زحمت، کوشش ...
پس فایده این همه زحمت کوشش؟
مانده‌ست میان نمره‌هایم تنها
یک نمره غیر صفر، آن هم ورزش

عینک طبی

من در اندیشه باران
تو در اندیشه خاک
حاصل ضرب هم‌اندیشی ما
باغ یا مزرعه‌ای است
امید رازی

خاطرات دانش‌آموزی پینوکیو

را بخوانی. گفتم: مطمئن باش همیشه درس‌م را می‌خوانم. دماغم یک وجب دراز شد. گفت: پدر ژپتو را اذیت نکنی. گفتم: قول می‌دهم. دماغم یک وجب دیگر بلندتر شد. پری گفت: قول می‌دهی دیگر دور و بر گریه‌نره و روباه مکار آفتابی نشوی؟ گفتم: قول می‌دهم. دماغم یک وجب دیگر بلندتر شد. آن روز مجبور شدم پیش جراح زیبایی بروم و دماغم را عمل کنم.

سه‌شنبه: امروز همه مسخره‌ام می‌کردند و به من می‌گفتند: دماغ عملی.

همش تقصیر پری است. از نیمه راه مدرسه برگشتم خانه.

چهارشنبه: امروز در راه مدرسه دیدم عده‌ای از دوستان جمع شده‌اند. پرسیدم: «می‌خواهید چه کار کنید؟»

گفتند: «می‌خواهیم فرار مغزها کنیم، برویم خارج، آن‌جا خوش بگذرانیم.»

من هم تصمیم گرفتم با آن‌ها فرار مغزها کنم. پنج‌شنبه: امروز به صورت کاملاً یواشکی از مرز خارج شدیم و فرار مغزها کردیم. البته من فرار چوب‌ها کردم.

جمعه چند سال بعد: الان چند سالی می‌شود که فرار مغزها یا چوب‌ها کرده‌ام. پدر ژپتو بعد از رفتن من افسردگی گرفته. دوستانم هم از بس کار کرده‌اند، شبیه درازگوش شده‌اند. من هم دچار سرماخوردگی چوبی یا خرخوردگی چوبی یا چوب‌خوردگی خری شده‌ام. می‌خواهم خودم را به عنوان هیزم به یک شومینه معرفی کنم.

شنبه: امروز از اول صبح پدر ژپتو مرا صدا می‌کرد تا به مدرسه بروم. من هر چه به او می‌گویم زمانه عوض شده، الان آدم حسابی‌ها هم از مدرسه و درس خواندن فرار می‌کنند، من که چوبی هستم، بگذار بروم میل شوم، صندلی شوم، عصا شوم، بهتر از این است که درس بخوانم، گوشش بدهکار نیست. می‌گوید: «تو باید دکتر بشوی.»

هر چه می‌گویم: الان هر کسی هم واقعاً دکتر است، از ترس تهمت تقلبی بودن مدرکش انکار می‌کند، گوش نمی‌دهد. اصلاً این پدر ژپتو به هیچ صراطی مستقیم نیست. حقش همان است که توسط نهنگ خورده شود و من هم نروم کمکش کنم و وقتی کاملاً هضم و دفع شود، بفهمد که نباید گیر بدهد. یکشنبه: در راه مدرسه گریه نره و روباه مکار را دیدم. گفتند: «راهی می‌شناسیم که یکشنبه پول دار شوی.»

گفتم: «می‌خواهید پرزنتم کنید؟ دوباره گلدکوئیست؟»

گفتند: «نه به این می‌گویند جلسه مشاوره و با گلدکوئیست متفاوت است. آن فروش کالا بوده، و این سرمایه‌گذاری است. پولت را در شرکت ما سرمایه‌گذاری می‌کنی و ماهانه ۳۰ درصد سود می‌گیری. البته باید پول، دوستان و هم‌کلاسی‌های دیگرت را هم بیاوری و در شرکت ما سرمایه‌گذاری کنی.»

قبول کردم و تمام پول‌هایم را سرمایه‌گذاری کردم. بهتر از درس خواندن و کار کردن است. دوشنبه: امروز سر راه مدرسه به یک پری برخوردیم. پری خانم گفت: اگر چند قول به من بدهی، تو را آدم می‌کنم. گفتم: چه قول‌هایی؟ گفت: درست

سنجاق قفلی

شنگول آباد

صابر قدیمی

شنگول: مامان بزی، مامان بزی، به خبر خوب دارم. حدس بزن چی شده؟

مامان بزی: سلام شنگول جان، کارنامتونو دادن؟

شنگول: نفع بابا، آخه مگه تو مهر کارنامه می دن؟ تازه هفته اولیه که

می ریم مدرسه!

مامان بزی: دو روز تلویزیون ندیدیم، نکته روابط ترینیداد و تو باگو با جزایر

لانگر هوس بهتر شده، در نتیجه بازار جهانی علوفه با کاهش محسوس

قیمت مواجه شده؟!

شنگول: نع، دیروز تو برنامه کودک گفت شاخص های بورس سیر تکاملی

خودش رو طی می کنه!

مامان بزی: نکته بازم با جوجه اردک زشت دعوا کردی؟ من حوصله اداهای

مامانش رو ندارم. دفعه قبلی که بهش شاخ زده بودی، به اندازه کافی

خجالت کشیدم.

شنگول: نع خیرم، اولندش که من کاری با اون جوجه ندارم، خودش پرس

می خواره. اون بارم که زدمش، پیش بچه ها بهم گفته بود شنگول گاگول!

منم به «یپون سسوناگه» زدم بهش تا بفهمه به سطح کاه چه قدر یونجه

داره! ثابندش گفتم خبر خوش دارم.

مامان بزی: اه، آنفلانزای بزی گرفتم از دستت! حرفتو بزن دیگه!

شنگول: بالاخره در امتحان بازیگری قبول شدم!

مامان بزی: چی؟ جدی می گی؟ الهی مامان بزی قربونت بره، می دونستم

آخرش برهه به چیزی می شه. حالا نقش چندمی؟ فیلمه یا سریاله؟

شنگول: ایناشو دقیقاً نمی دونم، فقط بهم گفتن تو به صحنه عروسی

قراره بازی کنم.

مامان بزی: ایشالا عروسی خودت باشه، مادر. حالا قرار چه کار کنی؟ چقد

دیالوگ داری؟

شنگول: دیالوگ خاصی ندارم، فقط قراره چند بار بگم بع، کار اصلیه

قصاب می کنه!

مامان بزی: چی؟ قصاب؟ یعنی چی؟!

شنگول: قراره من زیر پای عروس داماد نقش قربانیو بازی کنم. البته اول

منو نشون می دن، بعد تو قسمت بعدی سر رو می برن!

مامان بزی: خدا مرگم بده، نکته آگهی استخدام چند بره بازیگر رو

خوندی و رفتی اون جا؟ اون آکادمیه آقا گرگه است! شانس آوردن همون جا

نخوردنت! آخه من از دستت چه قدر حرص بخورم، شنگول گاگول!

شنگول: شماها دوست ندارین من پیشرفت کنم. مگه همین بیعیه تو

سریال کلاه قرمزی نبود، انقده مشهور شده که در عرض به سال خودش

آکادمی بازیگری زده. تازه بهش فیلم هم پیشنهاد شده برای کارگردانی.

آخرش به روز منم معروف می شم...



نیازمندی های دانش آموزی!

معاوضه می شود

سه عدد ساندویچ کوکتل سوخته همراه با سس
مابونز ۲۰۰ درصد چربی و نان بیات شده، با یک
ساندویچ خوش مزه و سالم کوکو سبزی خانگی
تعویض می شود. متقاضیان بعد از زنگ تفریح
یواشکی به بوفه مدرسه مراجعه کنند!

امضا محفوظ
علی زاندوز

دلم برایت تنگ شده است

درست است که من بی سواد هستم، اما قبول کن که اگر من نبودم تو هم
هیچ وقت باسواد نمی شدی. روزهای اول دوستی مان یادت هست؟ من تازه
از جنگل های شمال پیش تو آمده بودم و گاهی زیادی دلتنگی می کردم. با
این حال خوش حال بودم که دوست جدیدی پیدا کرده ام و می توانم برای
او مفید باشم. اما تو انگار اصلاً توجهی به من نداشتی. هر شب مرا داخل
یک اتاق تاریک زندانی می کردی. بعضی از روزها هم با دندان کلهام را گاز
می گرفتی و این باعث می شد که سردرد شدیدی بگیرم.

آن روزها قد من خیلی بلندتر از الان بود. از آن روز به بعد قد من کوتاه
و کوتاه تر شد و قد تو بلند و بلندتر. با هر حرف جدیدی که می نوشتی، با
هر کلمه تازه ای که می آموختی، من کوچک تر می شدم تا این که یک روز
احساس کردی من دیگر به دردت نمی خوردم. مرا به گوشه ای پرت کردی
و دیگر به سراغم نیامدی. از آن روز سال ها گذشته است و تو دیگر مرا
فراموش کرده ای. اما خواستم بدانی که من خیلی دلم برایت تنگ می شود.
مداد دوران دبستانت

کاریکلماتور

- گردی زمین
تمامی خدا حافظی ها را
به سلام ختم می کند.
- کوری
علاج دهان بینی نیست.
- انتظار
در انتهای نگاهم
روزگار سپری می کند.
- از تلفن عمومی
برای گفتن حرف های
خصوصی استفاده می کنم.
- شبگرد شد،
وقتی شنید
سایه اش را با تیر می زنند.
- م. سر به هوا

امثال و حکم من در آوردی

فرهنگ صحیح روزنامه خوانی ایجاب می کند از روزنامه برای پاک کردن شیشه اتومبیل استفاده نکنیم (لنگ فروش).

۳۰ رازی

کنکور رشد

سؤال : لطفاً جای خالی سخنرانی پرشور را پر کنید .

..... از نجیب ترین و عزیزترین و زحمتمکش ترین اقشار جامعه محسوب می شوند.

الف (۱۱ و ۱۲ اردیبهشت : معلم ها و کارگران ب) ۸ شهریور : کارمندان دولت

ج (تولد حضرت زینب (س) : پرستاران د) ۷ مهر : آتش نشانان !!

خبر : « ۵۳ درصد از مدارس کشور فرسوده هستند »

نکته : برای رعایت حال بیماران قلبی ، خبر را این طوری می گویند : ۴۷ درصد ساختمان های مدارس کشور مستحکم و نو و اوکاز یون هستند !

بیت الحاقی : خانه از ۵۰ درصد پای بست ویران است خواهی در فکر نقش مدارس کپری در پیشرفت جامعه است !!

نتیجه گیری : حالا ...

سؤال : با توجه به خبر بالا ، جمله مناسب را پیدا کنید .

الف) ساخت مدرسه ها را باید به جای خیرین مدرسه ساز ، بدهند به بساز فروش ... ببخشید به انبوه سازان !

ب) همان ۴۷ درصد باقی مانده را چهار شیفته بکنیم و یک نان بخوریم و هزار تا خیرات کنیم .

ج) باید برای نوسازی ۳ درصد مدارس فرسوده اقدام فوری نمود تا لاقل عدالت برقرار شود !

د) فرسودگی مدرسه که مهم نیست ، آدم باید معرفت داشته باشد .

سؤال : بنده باز هم تشکر می کنم ...

سؤال تشکر : بنده باز هم تشکر می کنم ...

سؤال تشکر : بنده باز هم تشکر می کنم ...

سؤال تشکر : بنده باز هم تشکر می کنم ...

سؤال تشکر : بنده باز هم تشکر می کنم ...

لغت معنی

از اون لحاظ

آلی: (عالی) کلمه‌ای است که دانش‌آموزی پای برگه‌های مقشش! نشان مامان می‌دهد و اصرار می‌کند که آن را خود خانم معلمش نوشته!!

آموختن: یاد گرفتن. استعداد خاص بر و بچزا در شیوه‌های دعوا، راه‌های فرار، کلیده‌های میان بر گیم، خالی‌بندی و اصولا هر چیزی غیر از درس!

امید: تنها دارایی آدم مفلس!

ایران: کشور مفسران سیاست و فوتبال!

بار امانت: باری که ابر و باد و مه و خورشید و فلک، با زرنگی تمام انداختند بر این پیکر لاغر من!

باستانی: هر چیز که از آن قدیم‌ها مانده باشد، مثل اشیاء، کتاب‌ها، نقاشی‌ها، مجسمه‌ها و ... که در تیول فرنگی اجنبی کافر است و یاد و افتخار و قمپز و ... که در دست ما مانده است.

بالش: مهم‌ترین مرکز اندیشه! (از حسرت‌های گذشته تا خیال‌پردازی‌های آینده)

بلندپایه: از ویژگی‌های هیئت!

وصله: از دارایی‌های مهم قشر مستضعف!

م.ع

۲۴